



تافته جدا بافته در میان یاران مصدق

این مرد باید ارزش ویژه‌ای داشته باشد که هم‌نشین آنجانی بزرگانی گردد.

درگیرودار پیروزی حش ملی کردن صنعت نفت و نخست‌وزیری دکتر مصدق، در یکی از تغییرهای کابینه، دکتر صدیقی به وزارت پست و تلگراف و پس از قیام ملی سی‌تیر به وزارت کشور گمارده شد.

در آن هنگام این‌گرنش در ذهن من جلوه‌ای مانند دیگر گرنش‌ها داشت. اما هنگامیکه کودتای بیست‌وهشتم بر داد رخ داد و دکتر مصدق از خانه‌اش بیرون آمد و سپس خود را در اختیار کودتاگران قرار داد و خبر یافتم دکتر صدیقی یکی از دوسنی بوده که در آن هنگامه، سخت، لحظاتی دکتر مصدق را ترک نکرده و وفادارانه با او مانده و به زندان رفته است. برای سیه‌آفرین گفتم:

● فردوم که بود؟

دکتر شایگان بود. از آن هنگام دکتر صدیقی به زندان افتاد. من از شامگاه روز سیاه بیست‌وهشتم برداد. گریخته از جنگ کودتاگران، خانه‌به‌خانه می‌رفتم و مانند دیگر ستیزندگان با استعمار و استبداد برای شکل دادن به نهضت مقاومت ملی کوشا بودم که دادرسی از مصدق بزرگ‌آغاز شد. در روزنامه‌ها خواندم که در اوج اقتدار شاه، دکتر صدیقی در پیش درآمد گواهی یا گفتار خود در آن دادگاه فرمایشی گفته است "من از شاه نه بیم دارم و نه امید". در آنجا پی بردم در

وسر من ایشان مایه گزیده است. ساری از شخصیت‌های سیاسی آشکارا به یک حیوان سی‌ای برار باسندی می‌کنند و حتی به واسطی حرب‌ها در می‌آیند. ساری دیگر آشکارا از دانش یک‌حیوان بینی دم می‌زنند اما از برآیند گفتارها، نوشتارها و کردارهای آنان می‌توان به‌حیوان بینی که دارند پی برد. به گمان من دکتر صدیقی، همچون بی‌توای خود مصدق بزرگ، یک‌مل‌گرای ناب بود.

بخشی از برنامه‌های کلاس‌های آموزشی حرب ملت ایران که من واسه به‌آن هستم، برداشت شده از درس‌های جامعه‌شناسی دکتر صدیقی است - تاکنون که شاید از سی‌وپنج سال پیش - به همین دلیل آن پژوهشگر فرهیخته و سیاستگر روشن من و نمادهمسانی اندیشه و کردار را در تسلطی که به همه ایرانیان گفتم "یگانه دوران" خواندم.

آشنائی با چهره فرهنگی و سیاسی دکتر صدیقی برای من از حلی دورآغاز شده است و هرروز به این انسان والا باوری باسیر بافتم.

در دوره‌ای که روی پایان‌نامه‌دانشگاهی خودکار می‌کردم، به‌کنائی از سیف آزاد زیر نام "دموکراسی و آزادی درهند" دست‌یافتم. در آن‌کتاب درعکسی در کنار گاندی و نهرو که بسیار مورد ستایش من بودند، دکتر صدیقی هم قرار داشت - درکنفرانس ملل آسیائی در دهلی به‌سال ۱۳۲۶ - فکر کردم

داریوش فروهر به‌عنوان یکی از فعالان و کوشندگان جنبه ملی از سالیان دراز و برای چند نسل از ایرانیان، چهره‌ای آشنا است. زندگی سیاسی داریوش فروهر و سوبزه باورهای او درباره ناسیونالیزم همواره بحث‌های بسیار برانگیخته است.

از رهبری حزب ملت ایران، عضویت در شورای عالی جنبه ملی تا وزارت کار در کابینه مهندس بازرگان و پس از آن، داریوش فروهر زندگی سیاسی بر فراز و نشیبی داشته است. در سال‌های اخیر، داریوش فروهر سکوت را چون نوعی واکنش برگزیده است اما سخن‌گفتن از دکتر صدیقی در این روزگار چندان پرارزش بوده است که فروهر در گفت‌وگو با آدینه سکوت خود را شکسته است.

● در زندگی سیاسی خود کمتر کسی را در چنان پایداری ستوده‌اید که دکتر صدیقی را. مانوجه به آنکه با بسیاری از رهبران سیاسی ایران آشنا بوده‌اید، احترام ویژه‌ای که برای دکتر صدیقی قائلید چه دلایلی دارد؟ و فرآیند زندگی سیاسی او را چگونه می‌بینید؟

ریشه باور من به دکتر صدیقی از دید و پیش کلی که نسبت به‌حیوان هستی‌داشت



دوم پیکارهای جنبه ملی شکل دیگری می‌گرفت. همچنانکه گفتم در آن هنگام من در زندان بودم ولی به پیشنهاد دکتر صدیقی به وابستگی شورای نوپیمان جنبه ملی برگزیده شدم و پس از آزادی بیدرنگ به کوشندگان پیوستم.

درگرودار کارآوریهایی که برای زنده داشت حقوق مردم به پیشگامی جنبه ملی دوم انجام می‌گرفت باز هم دوسه بار دکتر صدیقی به زندان افتاد و هربار استوارتر به میان مردم بازگشت.

هنگامی که شاه، بازی نازهای را که بعدها انقلاب سفید نام گرفت، آغاز نمود و جنبه ملی با شعار "اصلاحات آری، دیکتاتوری نه" در برابر آن جهت‌گیری کرد، بیشتر رهبران و گردانندگان جنبه ملی دستگیر گردیدند و این‌واپسین بار بود که من با دکتر صدیقی هم‌زندان شدم. در این زندان هم شخصیت سیاسی استثنایی دکتر صدیقی بخوبی نمایان بود.

از همین هنگام بود که میان دکتر صدیقی و شماری از رهبران جنبه ملی ناسازواریهایی پدید آمد که تا پایان دوران زندان در نیمه شهر یوریکه‌ها رو سیصد و چهل و دو ساله یافت و سرانجام این ناسازواریها به آزرده‌گی و کناره‌گیری عملی ایشان از جنبه ملی دوم کشید و ایشان دیگر در نشستهای شورا و هیات اجرایی شرکت نکردند.

از آن پس اختلاف در درون جنبه ملی بالا گرفت و اندکی بعد دکتر مصدق طرح سازمانی آنرا نارضا تلقی کرد و برنامه‌های تازه‌ای برای پدیدآوردن یک سازمان فراگیر ارائه داد.

در کوششهای بعدی برای پدید آوردن جنبه ملی سوم، دکتر صدیقی به دلیل همان آزرده‌گی‌ها شرکت نداشت اما برغم کار ماندن، به همه‌اندرز و آمد می‌داد که کار را دنبال کنند، من خود در این دوره از شوق‌های ایشان برخوردار بودم.

روز ساه مرگ مصدق در میان کسانی که با شتاب خود را به احمدآباد رساندند، دکتر صدیقی نجم‌اندوه و سوگواری بود.

در پایان‌های سال یکهزار و سیصد و پنجاه و پنج، زمانی که کوششهای تازه‌ای برای شکستن جو اختناق آمیز کشور و هماهنگ نمودن نیروهای ضد دیکتاتوری آغاز کردم، به نخستین کسی که به همراه دوست‌ترزمدهام "حسن شاه‌حسینی" مراجعه نمودم، دکتر صدیقی بود ولی ایشان هنوز آزرده خاطر می‌نمود و خود را دورنگهداشت.

با این‌همه دکتر صدیقی در گرودار حرکت‌هایی که به انقلاب انجامید پیوسته به آرمان‌های ملی پای‌بند و با نخنگان گروه‌های اجتماعی گوناگون در نشست و برخاست بود و بسیاری از پیشنهادهای همکاری را که برای دیگر شخصیت‌های سیاسی

پشت دیوارهای زندان هم، هستندشیر مردانی که می‌غرند. مدتی بعد پس از این در آن درزدهای چند ماهه، دستگیر شدم و به زندان لشکر دوزرهی افتادم. ساعتی بعد از درون سلولم، دکتر صدیقی را دیدم که با ایست ویژه‌ای از راهرو می‌گذشت.

در آن زندان از دکتر صدیقی در ذهن من این تصویر به وجود آمد که او در میان یاران مصدق "تافته جدا بافته‌ای" است. پای‌بندی براندیشه‌ها، مهربانی، پاک‌زگی و اندرزدهی بهنگام به دیگر زندانیان به او حالتی استثنایی داده بود.

شرح همه آنچه از آن روزان و شبان سخت‌گذر بریادم مانده از حوصله گفتگوی کنونی بیرون است و تنها یکی دو مورد را پیش می‌کشم.

زمانی که کریم‌پور شیرازی آن روزنامه نگار، جان باخته در برابر کیفرخواست اعدام سرتیب آزموده، جلاد که دادستان ارتش بود به اعتصاب غذا دست زد، بسیاری از زندانیان از نزدیک شدن به اتاق او پرهیز می‌کردند. آن اتاق از اتفاق در کنار اتاق دکتر صدیقی قرار داشت. گرچه در آن هنگام اساد برغم زندانی بودن سرگرم فراهم داشتن نوشتارهایی برای هزاره بوعلی سینا بود، هرروز به کریم پور شیرازی سر می‌زد و به نیرومندسازی روحیه او می‌پرداخت و از من که با کریم پور نزدیکی بیشتری داشتم و می‌کوشیدم او را تسکین دهم، می‌خواست تا کار خود را سی‌محابا دنبال کنم و سرانجام در میان آنها مگر و بسند، بی‌عام برنده دکتر صدیقی، سرتیب تصور بختیار فرماندار نظامی وقت را به زندان و به بالین کریم پور کشاند و اعتصاب غذای او پایان گرفت.

به یاد دارم در پیدائی نخستین نشانه‌های شکجه‌گری گماشتگان فرمانداری نظامی در آن زندان، کسی که از میان رهبران ملی‌المندتر با استواری برخاش می‌کرد، دکتر صدیقی بود. به نظر من یکی از علت‌های به‌دادرسی کشانده نشدن دکتر صدیقی، منش آن بزرگوار بود که دوست و دشمن را به احترام گذاردن وامی‌داشت.

جندی بعد هردو به تقریب همزمان، از زندان آزاد شدیم ولی در همان مدت هم‌زندانی بودن شیفتگی من به دکتر صدیقی پا گرفته بود.

زمان کوتاهی پس از آزادی، دکتر صدیقی با شخصیت‌های سیاسی و حزب‌های هوادار مصدق بزرگ‌رابطه تنگاتنگ برقرار کرد و با برخوردار از احترام همگان، برای شکل دادن دوباره به جنب ملی ایران به تلاش پرداخت. سرانجام در پی کوشش‌های بسیار، بهنگامی که من از جندی پیش در زندان بسر می‌بردم جنبه ملی دوم پدید آمد. برداشتم از بررسی گذشته آنسکه اگر پیگیریها و یا - ستاری‌های دکتر صدیقی نبود چه‌بسا دوره

اغواکننده از آب درآمد با سنجیدگی رد کرد.

پس از پیروزی انقلاب، دکتر صدیقی که سخت نگران آینده ایران بود به پیشنهاد و بافتاری یاران نزدیک و رزمده خود آماده شد که با جنبه ملی چهارم همکاری کند و در چند نشست شورای آن شرکت نمود ولی دیگر این سازمان گنجایش برخوردار از رهبری استوار ایشان را نداشت. به‌رروی من افتخار دارم که همواره از اندروز و رایزنی آن بزرگوار نزدیک به چهل سال، بهره‌بردم و حتی به‌هنگام اختلاف‌های سیاسی، بیشترین احترام را به ایشان گذاشتم و آن‌نماد پاک‌زگی و مهربانی سر هرگز از رهنموددهی به من و حزب ملت ایران دریغ نورزید.

● دکتر مصدق در انتخاب وزیران کابینه خود معیارهایی داشته است، گروهی براساس شخصیت و گذشته سیاسی خود گزیده می‌شدند و گروهی بر مبنای مصلحت‌های روز و سازش‌های سیاسی. دکتر صدیقی، تا پیش از وزارت سابقه سیاسی مهمی نداشت و از آن گروه هم نبود که براساس مصلحت‌های روز و توازن نیروهای سیاسی به کابینه راه یافت. گزینش یک دانشگاهی برای وزارت کشور در یک دوره بحرانی که از همه سو بیم خطر بود، انتخاب درستی بود؟ یک دانشگاهی غیرسیاسی آیا توان آن را داشت که بحران‌های داخلی و کودتا را کنترل کند؟

نخست باید روشن شود که دکتر صدیقی تنها یک شخصیت فرهنگی نبود، ایشان پیشتر از آن هنگام در کارگرداندگی دستگاه‌های اداری تجربه داشت و سال‌ها مدیرکل دبیرخانه دانشگاه بود. دکتر مصدق پس از نخستین کابینه خود در انتخاب وزیران بیشترین ارزش را به یک رویکی، پاکیزگی اخلاقی و کارآمدی اداری می‌داد که به نظر من دکتر صدیقی در آن دو ویژگی نمونه بود و در ویژگی سوم به اندازه کافی شایستگی داشت.

دکتر صدیقی هم در دوران وزارت پست و تلگراف و هم در دوران وزارت کشور خود توانایی نشان داد و از انگشت شمار وزیرانی بود که دکتر مصدق تا پایان کار از آنها ابراز رضایت کرده است.

● گروهی بر آنند که گزینش ایشان صرفاً به دلیل آن بود که دکتر مصدق به دانشگاهیان خوشام نظر داشت و گروهی دیگر اعتقاد دارند که شاه به وزارت کشور شخصیت‌های سیاسی مهم جبهه ملی تن نمی‌داد و از این روی وزارت دکتر صدیقی را که بی‌طرف بود ترجیح می‌داد. شما چه برداشتی از این مسأله دارید؟

دکتر صدیقی یک شخصیت فرهنگی برجسته در سطح جهانی بود و دکتر مصدق بی‌شک می‌خواست است از همکاری چنین کسانی بهره گیرد ولی به نظر من تعبیر دیگری که گفتید صحیح نیست. دکتر صدیقی نخست به وزارت پست و تلگراف و پس از سی تبریه وزارت کشور گمارده شد چون امتیازهای لازم را داشت. بعد از آن قیام ملی، شاه شکست خورده و درمانده، در جایگاه ابراز وجود سود که بتواند در مورد گزینی نظر دهد.

● شما اشاره کردید که دکتر صدیقی نقش مهمی در سازماندهی جبهه ملی دوم داشت اما در زندان از جبهه ملی کناره گرفت و درباره دلیل این کناره‌گیری گفته شده است که دکتر صدیقی با مذاکره یا شاه مخالف بود و طرفدار آن بود که اعلامی علیه شاه و کشتار مردم در ۱۵ خرداد بحث شود و دیگران مخالف بوده و از این روی دکتر صدیقی رهبران جبهه را به اعمال دیکتاتوری و سازشکاری متهم و از جبهه کناره گرفت. برداشت شما از آن ماجرا چیست؟

با افسوس بسیار این راست است که در آن هنگام گفتگوهایی در زندان با بعضی از رهبران آغاز شد تا شاه با گرفتن امتیازهایی به جبهه ملی آزادی عمل دهد.

شماری از وابستگان شورا با این برنامه ناسازواری نشان دادند. دکتر صدیقی که به همراه الهیار صالح و دکتر کریم سنجابی در گفتگو با فرستاده شاه شرکت داشت از روند کار راضی نبود. با پدید آمدن خیزش پانزدهم

خرداد و آن کشتار جمعی وحشتناک خشنودی ایشان نمایان تر شد.

من به یاد نمی‌آورم سخن از اعلامیه خاصی به میان آمده باشد. به نظر من دلیل اصلی جدایی ایشان را از جبهه ملی می‌توان ناخشنودی از ترکیب رهبری تلقی کرد اما نقطه عطف تصمیم به کناره‌گیری، اعتراض به کشتار جمعی مردم و اهانت به مرجع تقلید شیعیان بود ولی در هر حال آن گفتگوها هم دیگر دنبال نشد.

دکتر صدیقی هر روز رویدادها را یادداشت می‌کرد و این یادداشتها را به صورت فیش در می‌آورد. سرانجام روزی آنها در دسترس مردم قرار خواهد گرفت و با دقتی که در آن پژوهشگر فرهیخته سراغ دارم، همه موضوع‌ها روشن خواهد شد.

● شما هم با دکتر صدیقی آشنا بودید و هم مردی سیاسی هستید، از دکتر صدیقی همگان به عنوان مردی یاد می‌کنند که بر اعتقادات خود پای می‌فشرد. در شخصیت دکتر صدیقی تناقضی است. ایشان تاحیه ملی دوم یکی از فعالان صحنه سیاسی ایران بودند و پس از آن ناگهان نه فقط از جبهه ملی که از فعالیت سیاسی سازمان یافته کناره‌گیری کردند. مرد سیاسی در هر شرایطی راه خود را دنبال می‌کند اما چه شد که دکتر صدیقی با آن بایمردی که دراو بود سیاست رابدیکاره کنار نهاد؟

به نظر من دکتر صدیقی شوهای ویژه خود داشت. من نمی‌دانم که دکتر صدیقی دل از سیاست و دخالت در سرنوشت مردم کنده باشد. من خودم بارها جبهه‌ساز انقلاب و جبهه‌ساز آن در جهت‌گیریهای سیاسی از رهبر و رهبرهای ایشان برخوردار شده‌ام (اعتماد دکتر صدیقی به سخنی دست می‌آورد. سیاستگران یک دست هستند. من به شخصیت‌های سیاسی که در هیچ هنگامی خاموشی برنگزیده و همواره برخاسته‌اند و در ارج بسیاری هم اما گاه خاموشی و کناره‌گیری را از بویای سیاسی برده‌تر می‌دانم. به گمان من دکتر صدیقی از آن فعالان سیاستگران بود که بعد از سال فرصت سیاسی نمی‌رفت، فرصت سیاسی باید دنبال دکتر صدیقی بی‌آمد.

در پایان این گفتگو باید بگویم افسوس که اکنون آن بزرگ، آن سرو بالای ایران زمین درون خاک جای گرفته است ولی نام و یاد جاودانه‌اش گنجینه‌ای گرانبها برای همه فرزندان بیدار دل این سنا خاک خدایی بویژه ملتگرایان است.

فرصت پدید آمده را غنیمت می‌شمارم و به عنوان یک سرباز جنبش ملی ایران که به انقلاب پیوست و بر سر نگهداشت جدول ارزشهای آن پای فشرد، از این همه شورمندی مردم قدرشناس در بزرگداشت دکتر غلامحسین صدیقی، سپاسگزاری می‌نمایم. ■

یحیی مهدوی

پژوهندهای

اهل طلب

درست ده سال پیش از نیم قرن پیش از این، اوایل سال تحصیلی ۱۳۰۶-۱۳۰۷ و پس از سالها تحصیل در خانه به نحو انفرادی در نزد معلمان خصوصی و بعد از گذراندن امتحانات سیکل اول متوسطه و کلاس چهارم ادبی در قمی و بعد تعطیلات تابستانی همان سال تازه از محیط کوچک و بسته خانه بیرون می‌آمدم و به کمره اجناسی نزد گنبد به نام مدرسه در نشین که همه چیز آن برای من تازه‌گی داشت یا می‌گذشتم تا با کسانی که در آنجا هیچ گونه سابقه آشنائی نداشتیم در کلاس پنجم ادبی حضور می‌یافتم. محصلان آن کلاس که شده آنان از حدود شانزده هجده نفر تجاوز نمی‌کرد اکثری نسبت کم یکی دو طالب هم مدرسه و حضور من بوده بودند و من تازه وارد بودم و هیچ آشنائی نداشتیم و غریب و غریبه‌ام به حیوان همیشه در میان سوال گفتند و کم کم هم غایب آنان مرا پذیرا شدند و هم من با همه جهان بینی آشنا و همه‌چیز به یاد دارم و در نظرم همسرخسان این خاطره ساز و به اصطلاح رنگه مانده است که روزی در ایوان نشانی کلاس یکی از همسین آشنایان تازه را با جوانی لاغر اندام کشیده قامت سرگرم بخت و میانه یافتیم. پس از مختصر معاوضه‌ای سزوخه و ده صحبت نمودم که در دهان کوچک این شاگرد سابق چهارم مجلس سخنان سنجیده فوایدی جاگش از مطالعه در تاریخ ایران و ادبیات فارسی شنیده و با طابقت بیرون می‌آید.

آثار ادب فارسی و منابع تاریخ ایران در آن روزگاران جز نمانده که جابجا سنگی خورده بود و چندانی که در خارج از ایران مخصوصاً در ایلات استوارانه از قلمرو گیسو جنوب استخوانک شده بود و بدشواری بهارین می‌رسید، تیره شناخته و ناشناخته در کتابخانه‌های خصوصی در ایران و کتابخانه‌های عمومی در خارج از ایران مخصوصاً و محفوظ بود. شاید تنها کتابخانه عمومی در تهران کتابخانه کوچک معارفه مغربه کتابخانه ملی فعلی بود که در آن زمان در کتابخانه‌های خصوصی به عبارتی قدیم دارالمجلس می‌داشت. کتابخانه‌های دیگری هم نیمه‌عمومی و نیمه‌خصوصی مانند کتابخانه مجلس